



مقاله

آرتور میلر؛ سخنگوی مصمم صلح و عدالت

نویسنده: لوئیس پرویکت (Louis Proyect)

www.swans.com منبع

برگردان: چشم انداز ایران

فروشنده تنها کافی است لبخند بر لبان خود داشته باشد و امتناع از خرید را تاب آورد تا به موفقیت دست یابد. لودان هنگامی از این تردیدان ترقی به پایین سقوط می کند که سستش زیاد شده و پایش روی یکی از پله های آن می لغزد. در یکی از صحنه های اوج نمایشنامه، وی پس از این که درمی یابد که رئیسش دیگر به حضور او نیازی ندارد، فریاد می زند: «نمی توانید یک پر تقال را بخورید و پوست آن را دور بیندازید، آدم با میوه فرق می کند» هر چند که برخی تشریحات آن زمان، این نمایشنامه را سراسر تبلیغات مارکسیستی خواندند، ولی تاکنون هیچ نمایشنامه دیگری تا این حد موفق به نشان دادن بی مصرف شدن یک انسان از نظر اقتصادی به شکلی چنین دراماتیک نشده است. هر چند بدون شک میلر تحت تأثیر رکود اقتصادی امریکا بوده، ولی نمایشنامه وی همگام با رخدادهای نزدیکتر آن زمان نیز همخوانی کامل داشت. همچنین در این نمایشنامه مفهوم تبدیل شدن به یک کارگر پیر و از کار افتاده در یک جامعه بی رحم پرداخته شده است، حال چه در زمان شکوفایی اقتصادی و چه در زمان رکود.

روزنامه نیویورک تایمز در روز مرگ میلر گزارشی به این مضمون را نیز در خود جای داده بود: «بسیاری از بازنشستگان که شرایط سختی پس از بازنشستگی خود می گذرانند می گویند که به اعتقاد آنها پیمان میان کارفرمایان و کارکنان - یک سری انتظارات مربوط به نیمه دوم قرن بیستم - در حال از بین رفتن است».

نه تنها بسیاری از کارکنان سالمند از لحاظ مالی، توانایی بازنشستگی ندارند، بلکه خود را در بازار کاری می یابند که در آن کمپانی های بزرگ در رقابت با یکدیگر تمایل بسیاری به برکنار نمودن کارکنان پرسابقه تر خود برای کنترل هزینه ها دارند؛ چرا که این دسته از کارکنان معمولاً دستمزد بالاتری مطالبه می کنند. آقای لومان می گوید: «من ۲۵ سال از عمر خود را صرف کار در این کمپانی نمودم. هنگامی که به استخدام Bell در آمدم می گفتند که هر چه بیشتر برای کمپانی خدمت کنیم بیشتر مراقب ما خواهند بود».

اتذ کی پس از موفقیت امرگ یک فروشنده، میلر نمایشنامه «آزمایش سخت» (The Crucible) را به

در سال ۱۹۴۹ که جنگ سرد و مک کارتیسم در راه بودند، میلر با نمایشنامه «امرگ یک فروشنده» توانست سائلن های برادوی را با انتقاد تهاجمی خود نسبت به سیستم سرمایه داری بدون اشاره مستقیم به آن تکان دهد. ویلی لومان (Willy Loman) شخصیت این نمایشنامه، نماینده ترازیک افراد در عصر مدرن است. برعکس ترازدی های سیک شکسپیر و پادشاه یونان، لومان - که مردی است کم اهمیت چه از نظر ظاهری و چه از دید معنایی - راه بسیار کوتاهی تا سقوط به نقطه سیاه پایانی را از ابتدای نمایشنامه در پیش رو دارد. اشتباه ترازیک وی هم غرور بیش از حد نیست، بلکه اعتقاد وی به این موضوع است که هر کسی امکان پیشرفت در جامعه امریکا را دارد. وی به عنوان یک فروشنده نقش مهمی در چرخه تولید و مصرف کالاها ایفا می کند. یک



نزد میلر هدف نهایی هر اثر هنری، آموختن درسی به نوع بشر به شمار می رفت

آرتور میلر، (Arthur Miller) یکی از بزرگترین هنرمندان سیاسی، در ۱۱ فوریه ۲۰۰۵ در سن ۸۹ سالگی از دنیا رفت. هر چند هیچ کدام از دیگر نمایشنامه های وی به اندازه امرگ یک فروشنده تحسین منتقدان را برنمیگیخت، ولی همین یک اثر به تئاهی برای شهرت وی کافی بود. هر چند شانزده نمایشنامه دیگر وی از جمله «The Price»، «The Crucible» از دید توانایی نویسندگی تا حدی کم داشتند، ولی این نقص آنها به خوبی توسط دید سیاسی و اجتماعی عمیق نهفته در آنها جبران شده بود. نزد میلر هدف نهایی هر اثر هنری، آموختن درسی به نوع بشر به شمار می رفت. هر چند ممکن است گروهی از منتقدان در عصر حاضر پست مدرنیسم تلخ این دید را قدیمی به شمار آورند، ولی میلر به حفظ موضع خود مطابق سخن مشهور دانت، یعنی «Segui il tuo Corsoe lasciq dir le gont» پافشاری می نمود این جمله مشهور که توسط مارکس نیز در ابتدای کتاب سرمایه آمده است به این معنی است: «راه خود را در پیش بگیر و بگذار مردم هر چه می خواهند بگویند».

پلر میلر تولید کننده متمول البسه بود. هنگام رکود اقتصادی دهه ۳۰ امریکا، ورشکسته شد و خانواده وی ناچار با فقر روبه رو شدند. میلر نیز همانند دوست یهودی و نیویورکی دیگر خود، هوارد زین (Howard Zinn) به بروکلین رفت و در Navy Yard بروکلین مشغول به کار شد. محلی که در آن زمان از مراکز فعالیت های کارگری تندرو بود. او همانند هوارد زین به حزب کمونیست نیوست، ولی نارضایتی خود را از بی عدالتی شخصاً بیان می کرد. بیان زین از راه تاریخ بود و میلر هم تئاتر و نمایشنامه نویسی را در پیش گرفت. هر دوی آنها دشمن را به خوبی می شناختند و از اطاعت بدون شرط سیاسی امتناع می کردند. هر دوی آنها در برابر دستگیری کمونیست ها در دهه ۵۰ و ۶۰ ایستادند. اکنون که تلاش برای به راه انداختن دور جدید مک کارتیسم علیه هنرمندان مخالف آکادمی همچون وارد چرچیل (Ward Churchill) و محمد علم در پیش است، راه قهرمانانه مقاومت کنندگان قدیمی به جریان مخالف، کمک بسیاری خواهد کرد.

آبان و آذر ۸۷ چشم انداز ایران

تحریر در آورد، نمایشنامه‌ای که اسم‌آبه کشتار مظلومین به جادوگری در شهر سالم (Salem) می‌پرداخت، ولی توسط بسیاری به عنوان حمله به مک کارتیسم تلقی شد. میلر در خاطرات شخصی خود با عنوان «در گذر زمان، یک زندگی» می‌نویسد در یکی از اجزای این نمایشنامه تماشاچیان هنگام اعدام شخصیت اصلی داستان به مدت چند دقیقه ایستادند و در حال سکوت سر خود را به نشانه آندوه پایین انداختند بدون شک آنها این اعدام را نشان دهنده اعدام جولیوس و اتل روزنبرگ در همان روز، یعنی ۱۹ ژوئن ۱۹۵۳ می‌دانستند.

سه سال بعد، از آرتور میلر خواسته شد تا در برابر کمیته فعالیت‌های ضد امریکایی شهادت دهد. از آنجا که وی نمایشنامه نویسی مشهور و همچنین همسر ستاره هالیوود مرلین مونرو بود انتظار می‌رفت که اظهارات وی برای ضدیت با چپگرایان و وجهه‌ای کسب نماید. وی در خاطرات خود می‌نویسد که آنها به وی پیشنهاد کردند که در ازای از دست دادن مونرو در برابر دوربین‌های عکاسی با رئیس این کمیته از بازجویی وی چشم‌پوشی کنند.

میلر نه تنها با این جلسه عکسبرداری مخالفت کرد، بلکه از نام بردن افراد مورد نظر کمیته نیز امتناع نمود. در ازای این عمل شجاعانه، وی به جرم تحقیر کنگره به زندان محکوم شد. از نکات مشترک میان میلر و الیا کازان (Elia Kazan)، کارگردان سرشناس علاوه بر روابط نزدیک هر دو با مرلین مونرو می‌توان به طرز فکر سیاسی افراطی آنها اشاره کرد، ولی هنگامی که مک کارتیسم در اوج خود بود، کازان از اعتقادات پیشین خود دست کشید و نام افراد مختلفی را نزد کمیته بازگو نمود. کازان نتیجه گرفت که هیچ چیز مهمتر از فعالیت حرفه‌ای اش نیست و نام ۱۷ نفر از اعضای حزب کمونیست را که با وی در تئاتر همکاری کرده بودند از جمله کلیفورد اودتز (Clifford Odets) را فاش کرد. هر چند تمامی این اسامی از پیش در اختیار FBI و کمیته اعمال ضد امریکایی (HUAC) بود، ولی آنچه نزد آنها بیشتر اهمیت داشت اسامی افراد نبود، بلکه از بین بردن مقاومت نخبگان هنری تاندرو بود.

مسلماً کازان نیز کسی نبود که کاری را ناتمام و مسکوت رها سازد و در مقاله‌ای که در یک صفحه کامل از نیویورک تایمز چاپ شد به توجیه عمل خود پرداخت. وی پس از این اتفاق تبدیل به چهره‌ای منفور نزد چپگرایان هالیوود و برادوی شد. در سال ۱۹۹۹، نورما بارزمن (Norma Barzman) در یک کنفرانس خبری پیش از اعطای جایزه اسکار به الیا کازان برای قدرانی از یک عمر حضور موفق وی در عرصه سینما گفت: «کازان شغل آنها، خانواده آنها و زندگی‌شان را برای همیشه از بین برد.» میلر و کازان یک‌بار قصد ساخت فیلمی با عنوان «قلاب» (The Hook) را داشتند که به مبارزات یک قهرمان اتحادیه‌های کاری با گانگسترهای بندرگاه بروکلین می‌پرداخت. هنگامی که فیلمنامه برای بازخوانی به رئیس استودیوی فاکس، داریل

زانووک (Darryl Zanuck) داده شد وی از خواندن آن بسیار جا خورد. هر چند هالیوود هیچگاه مایل به قهرمان نشان دادن یک مبارز اتحادیه کاری در فیلم‌ها نبود، ولی در آن زمان، یعنی سال ۱۹۵۱ در اوج مک کارتیسم بیش از پیش از چنین کاری خودداری کرد. وی فیلمنامه را برای بررسی تحویل FBI داد و آنها به وی گفتند که فیلم نباید ساخته شود، چرا که ممکن است باعث ایجاد ناآرامی در لنگرگاه‌ها شود و روند جنگ در کره را دچار مشکل نماید.

در سال ۱۹۵۴، کازان فیلم «در باراندازه (On the Waterfront)» را ساخت که هم نسخه‌ای الهام گرفته شده از «قلاب» بود و هم یک توجیه شخصی برای وی. مارلون براندو در این فیلم نقش یک کارگر لنگرگاه را ایفا می‌کند که در برابر یک کمیته از کنگره، دوستان گانگستر خود را طوه می‌دهد. همه در آن زمان متوجه شدند که کازان خود را در شخص اول داستان مجسم کرده است. هر چند که این فیلم یکی از بهترین فیلم‌های ساخته شده تا کنون است، ولی نگاه کردن به آن از این منظر کمی باعث نگرانی است.

میلر نیز نمایشنامه خود را که محل وقوع حوادث آن در یک باراندازه بود نوشت. نمایشنامه‌ای که در واقع پاسخی به فیلم «در باراندازه» الیا کازان به‌شمار می‌رود. «منظره‌ای از روی پل» (A View from the Bridge)

نمایشنامه‌ای است در مورد هوس نامشروع یک کارگر بارانداز نسبت به خواهرزاده‌ای که همچون دخترش توسط او بزرگ شده است. اعمال این شخصیت نیز همانند اعمال کازان مخالف رفتار غرور آمیزی بود که جامعه به صورت ناگفته انتظارش را داشت.

هر چند که استمداد هنری و خلاقیت میلر در دهه ۶۰ رویه افول گرایید، ولی هیچ‌گاه جایگاه خود را به عنوان سخنگویی مصمم در راه صلح و عدالت اجتماعی ترک نکرد. وی در سال ۱۹۶۵ در نخستین کلاس درس ضد جنگ ویتنام در دانشگاه میشیگان (محل تدریس وی) سخن گفت. وی در همان سال همچنین ریاست بنیاد جهانی PEN را پذیرفت. وظیفه این بنیاد، دفاع از حقوق نویسندگان در برابر سرکوبگری بود.

نیویورک تایمز در یادبود وی می‌نویسد: «وی علاقه زیادی به یادآوری زمانی داشت که در ۱۹۶۶ از وی خواسته شد تا پیامی برای ژنرال یا کو بو گوون (Yakubu Gowon) بنویسد تا پس از دستگیری حکومت کشور نیجریه، نویسنده نیجریایی وال سونکا (Wole Soyinka) را که محکوم به اعدام شده بود نجات دهد. میلر می‌گوید که پس از این که ژنرال نام وی را دیده از وی پرسید که آیا او همان نویسنده‌ای است که همسر مرلین مونرو نیز هست و پس از حصول اطمینان از این موضوع، دستور آزادی این نویسنده را داد.



میلر و کازان

۱ چقدر مرلین از این موضوع خوشحالی می‌شود! میونکا بعدها در ۱۹۸۶ جایزه نوبل ادبیات را نصیب خود کرد. آرتور میلر، نیروی قوی در تئاتر امریکا به‌شمار می‌رود. وی به مدت بیش از نیم قرن در مورد مسائلی چون جنگ و صلح و بی‌عدالتی اجتماعی بی‌پروا سخن گفت بدون این که به این فکر کند که آیا سخنانش به مذاق ثروتمندان و صاحبان قدرت خوش خواهد آمد. وی برای مک کارتیسم سر تعظیم فرود تیار کرد و همچنین آثار خود را مطابق استانداردهای جدیدتر، ولی غیرسیاسی رایج که توسط منتقدان دیکته می‌شد تغییر نداد. برای هنرمندان و فعالان چپگرا تصور چهره‌ای الهام‌بخش تر از وی بسی دشوار است.

آرتور میلر، نیروی قوی در تئاتر امریکا به‌شمار می‌رود. وی به مدت بیش از نیم قرن در مورد مسائلی چون جنگ و صلح و بی‌عدالتی اجتماعی بی‌پروا سخن گفت بدون این که به این فکر کند که آیا سخنانش به مذاق ثروتمندان و صاحبان قدرت خوش خواهد آمد